

بررسی برهان «وجوب و امکان» در فلسفه غرب با تأکید بر تقریر توماس آکوئیناس

mosafer.moheb@gmail.com

رؤیا بناکار / دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

پذیرش: ۹۵/۸/۹

دریافت: ۹۵/۳/۳۰

چکیده

اثبات وجود باری تعالی از دیرباز همواره مطمح نظر فلاسفه بوده و در این راه، تلاش‌های زیادی انجام داده‌اند که منتهی به ادله و براهین متعددی گشته است. یکی از بهترین و محکم‌ترین ادله در خصوص اثبات وجود خدا، برهان «وجوب و امکان»، ابتکار فارابی است. پس از ایشان، سایر فلاسفه الهی، به ویژه فلاسفه اسلامی، با بیانات متفاوتی آن را تبیین کرده‌اند. یکی از قدیمی‌ترین و معروف‌ترین تقریرهای برهان اثبات وجود خدا، برهان ابن سینا است. این پژوهش با رویکرد تحلیلی و نظری، ضمن ارائه تحلیلی از برهان «امکان و وجوب» از منظر ابن سینا، به بررسی آن در آثار اندیشمندان غربی پرداخته است. این برهان در آثار اندیشمندان غربی، جزو براهین جهان‌شناختی است. از میان تقریرهای متفاوتی که این برهان در غرب دارد، تقریر آکوئیناس دارای شهرت فراوانی است. این پژوهش با تبیین این برهان از منظر آکوئیناس، به نقد و بررسی آن می‌نشیند.

کلیدواژه‌ها: ابن سینا، توماس آکوئیناس، برهان امکان و وجوب، بطلان دور.

مقدمه

سه فقره از آنها مربوط به براهین «جهان‌شناختی» است: برهان «حرکت»، برهان «معلولیت»، و برهان «امکان». بی‌شک، آکوئیناس از فلاسفه اسلامی، به‌ویژه آراء ابن‌رشد و ابن‌سینا، متأثر است. بدین‌رو، می‌توان وی را در برهان «امکان و وجوب»، و حتی برهان «معلولیت»، و ام‌درا فلاسفه اسلامی دانست (همان، ص ۱۲). سپس از زبان و قلم وی، این برهان وارد جهان مسیحیت شد. در خصوص فلسفه اسلامی، در آثار کندی، که جزء اولین گروه از فیلسوفان اسلامی است، سخنی از برهان «امکان و وجوب» دیده نمی‌شود. ولی در آثار فارابی، که یکی از برجسته‌ترین فلاسفه مشائی در جهان اسلام است، زمینه‌سازی و بسترسازی برای آن برهان مطرح گردید. سرانجام، ابن‌سینا این برهان را به صورت جامع سامان بخشید. از این‌رو، ابتدا برهان «امکان و وجوب» را در فلسفه اسلامی، به‌ویژه از منظر ابن‌سینا، به اجمال طرح، و سپس این برهان را در میان فلاسفه غربی، به‌ویژه توماس آکوئیناس تبیین می‌کنیم و به بررسی و نقد آن می‌پردازیم. بنابراین، پژوهش حاضر برهان «امکان و وجوب» را با تقریر توماس آکوئیناس بررسی می‌کند.

۱. تقریر برهان «امکان و وجوب»

برهان «امکان و وجوب» از جمله براهین معروف و متقن عقلی در باب اثبات وجود خداست که در آثار ابن‌سینا مطرح شده و به برهان «سینوی» مشهور است. عبدالرحمان بدوی در کتاب *موسوعة الفلسفه*، تقریر فارابی از این برهان را بیان کرده است (حسین‌زاده، ۱۳۸۰، ص ۲۶۸-۲۶۹). بیشترین تقریرهای این برهان دارای مقدمات فلسفی محض است و نیازی به علوم تجربی ندارد. فلسفه قبل‌العلم برای اثبات مقدمات آن کافی است؛

متکلمان و فلاسفه و اندیشمندان اسلامی و غربی تقریرهای گوناگونی از برهان امکان و وجوب ارائه کرده‌اند که هریک دلیل مستقلى است. در شهرت این برهان، همین بس که کمتر کتاب فلسفی یا کلامی را می‌توان یافت که در بحث از اثبات واجب تعالی، تقریری از تقریرهای آن را بیان نکرده باشد. این برهان از نظر اتقان و اعتبار، تالی تلو «برهان صدیقین» است.

این برهان ابتدا در فلسفه اسلامی هویدا شد و از طریق ترجمه آثار فلاسفه مسلمان، به‌ویژه ابن‌سینا، غزالی و ابن‌رشد، وارد جهان مسیحیت گردید و در آثار فلاسفه غربی، به‌ویژه آکوئیناس نمایان شد. بعضی از اندیشمندان، میان برهان «جهان‌شناختی» و برهان «امکان و وجوب»، تفاوتی قایل نشده‌اند و تاریخچه آن را متعلق به دوران ارسطو و افلاطون می‌دانند (ادوارز، ۱۳۷۰، ص ۵۸). این در حالی است که برهان «امکان و وجوب» - همان‌گونه که در غرب هم بعضی از افراد به آن توجه داشته‌اند - نوع خاصی از براهین جهان‌شناختی است و میان آن دو، رابطه عموم خصوص مطلق وجود دارد، نه تساوی (آدلر، ۱۳۶۴، ص ۱۵۵). برهان «حرکت» ارسطو شامل نوع دیگری از براهین جهان‌شناختی است که حتی بیش از برهان «امکان و وجوب» مطرح شده است. اما تنها گزارشی که از برهان «امکان و وجوب» در فلسفه غرب داده شده، منحصرأ در آثار توماس آکوئیناس منعکس شده است.

ایشان پس از خدشه وارد کردن به برهان وجودشناختی آنسلم، توجه خود را به براهینی معطوف کرد که در آنها از تحلیل مفهومی برای اثبات خدا اثری نبود، درحالی‌که اساس استدلال او مربوط به واقعیت هستی و یا جلوه‌های خاصی از آن است. آکوئیناس پنج استدلال ارائه می‌کند که بعدها به «پنج راه» معروف شد.

زیرا اگر ممتنع‌الوجود بودند که نبودند (بودنشان دلیل بر این است که ممتنع نیستند). پس یا ممکن‌الوجودند یا واجب‌الوجود. اگر در میان موجودات، موجودی هست که واجب‌الوجود باشد، پس بیان ما ثابت شده است، و اگر موجود واجبی میان موجودات نباشد، ما با مجموعه‌ای از موجودات ممکن مواجه خواهیم بود. وی می‌گوید: اگر در مجموعه هستی، موجودی که واجب‌الوجود باشد نداشته باشیم، مجموعه جهان هستی، که مجموعه‌ای از ممکنات است، محال خواهد بود. پس باید حتماً موجود واجبی باشد که همان خداوند متعال است (ابن‌سینا، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۶۵).

همین برهان کوتاه را به گونه‌ای دیگر می‌توان بیان کرد: بی‌تردید، در جهان هستی - فی‌الجمله - موجودی هست که می‌توان از آن سخن گفت. این موجود یا واجب‌الوجود است و یا ممکن‌الوجود. در صورت اول، واجب‌الوجود (خداوند) ثابت می‌شود. در صورت دوم، بنابر اصل «علیت»، نیازمند علت خواهد بود. حال اگر علت مزبور، خود، ممکن‌الوجود و معلول علت سومی باشد و این سلسله تا بی‌نهایت ادامه یابد، لازم می‌آید که تسلسل رخ دهد، درحالی‌که تسلسل امری محال است. احتمال دیگر اینکه ممکن مفروض، بی‌واسطه یا باواسطه، معلول علتی باشد که خودش معلول آن موجود ممکن است. این احتمال نیز باطل است؛ زیرا مستلزم دور است. همان‌گونه که گفته شد، وقوع دور نیز مانند تسلسل عقلاً محال است. بدین‌روی، تنها احتمالی که باقی می‌ماند این است که موجود ممکن محل بحث، بی‌واسطه یا با واسطه، معلول علتی باشد که آن علت، معلول شیء دیگری نیست. در این صورت، علت مزبور، واجب‌الوجود است و بار دیگر وجود واجب‌الوجود ثابت می‌شود (سعیدی‌مهر، ۱۳۸۳، ص ۵۷-۵۹؛ محمدرضایی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۰-۲۲۲).

چنان‌که برهان «صدیقین» نیز این‌گونه است (همان، ص ۲۶۶). این برهان از راه بطلان تسلسل در ممکنات، واجب‌الوجود بالذات را اثبات می‌کند. از آنجاکه در این برهان از برخی اصطلاحات فلسفی استفاده شده است، نخست توضیحاتی درباره این اصطلاحات ارائه می‌شود و سپس اصل برهان تبیین می‌گردد:

وجود در قیاس با هرچه باشد، از سه حال خارج نیست: ضرورت، امتناع و امکان؛ اولی را «واجب»، دومی را «امتناع» و سومی را «ممکن‌الوجود» می‌گویند.

ممکن‌الوجود: چیزی است که هم می‌تواند باشد و هم می‌تواند نباشد؛ مثل همه انسان‌ها که روزگاری هستند، روزگار دیگری نیستند.

اصل «علیت»: مفاد اصل «علیت» این است که «هر موجود ممکنی نیازمند علت است». براین اساس، قانون «علیت»، قضیه‌ای عقلی و بدیهی است که تصور موضوع و محمول آن برای تصدیق آن کفایت می‌کند. شیء ممکن شیئی است که نسبت آن با وجود و عدم یکسان باشد. بنابراین، چنین شیئی برای اینکه وجود پیدا کند نیازمند مرجح است و این مرجح همان علت است.

امتناع تسلسل: مقصود از «تسلسل» آن است که سلسله علت‌ها و معلول‌ها تا بی‌نهایت پیش رود و هیچ‌گاه به یک علت نخستین ختم نشود. براساس اصل «امتناع تسلسل»، وجود این سلسله نامتناهی محال است.

امتناع دور: مقصود از «دور» این است که شیء با یک یا چند واسطه، علت خودش باشد. دور را در صورت اول، «دور صریح» و در صورت دوم، «دور مضمّر» می‌نامند. امتناع دور در هر دو صورت، امری مسلم و روشن است. پس از بیان این مقدمات، به بیان استدلال ابن‌سینا می‌پردازیم:

ابن‌سینا می‌گوید: موجودات ممتنع‌الوجود نیستند؛

به کارگیری اصل علیت معنا ندارد، بلکه اصلاً استدلال عقلی بر وجود خداوند فقط از همین راه ممکن است (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۹ق، ج ۱ و ۲).

اصل «علیت» در صورت‌های متفاوت استدلال عقلی، مانند برهان «محرک اول» ارسطو، برهان «حدوث» متکلمان و برهان «وجوب و امکان» قابل استفاده است. نمی‌توان گفت: برهانی خاص به نام «علیت» مستقل از برهان «حدوث» یا «امکان» یا مانند آن وجود دارد. اما در فضای فکری غرب، این مسئله متفاوت است؛ زیرا برهان «علیت» در عرض برهان «وجوب و امکان» قرار گرفته است، هرچند تعداد انگشت‌شماری مانند ساموئل کلارک این تمایز را نادیده گرفته، برهان «علیت» را مستقل از برهان «امکان» ندانسته‌اند.

خداشناسی در نظام توماس آکوئیناس

الف. واداری توماس آکوئیناس از فلاسفه اسلامی
 آیا ایشان مستقلاً این برهان را ابتکار کرده، یا وامدار دیگری است؟ اگر ایشان از جایی گرفته، آیا در اثر ارتباط با فلاسفه اسلامی، آن را از فلاسفه اسلامی اخذ کرده است؟ شواهد و قراین قطعی این‌گونه شهادت می‌دهد که ایشان این برهان را از فیلسوفان مسلمان تعلیم گرفته و سپس در آثار خود نقل کرده است. ولی سؤال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که آن را از چه کسی فراگرفته است؟ عبدالرحمان بدوی بیان می‌کند که توماس آکوئیناس این برهان را از فارابی گرفته است: «کما سیاخذه قدیس توما» (ابن‌سینا، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۲). ولی کاپلستون در تاریخ فلسفه خود می‌گوید: «ایشان این دلیل را از طریق ابن‌میمون از ابن‌سینا اقتباس نموده است» (ر.ک: کاپلستون، ۱۳۷۰، ج ۸).

ممکن است گفته شود این دو کلام منافاتی با یکدیگر

هرچند برهان «وجوب و امکان» با تقریر فلسفی و پیچیده آن، در قرآن کریم مطرح نشده، اما در برخی آیات، به نحوی سخن از وابستگی و نیازمندی وجودی موجودات به خداوند به میان آمده است که می‌توان آن را اشاره‌ای به آن دسته از براهین عقلی دانست که مبنای آنها وابستگی جهان ممکنات به خداوندی است که خود به هیچ موجودی وابستگی ندارد. برای نمونه، در سوره فاطر می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵)؛ (ای مردم، شما همگی) نیازمند خدايید. تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است. چنان‌که پیداست، «فقر» در این آیه، معنای گسترده‌ای دارد و شامل انحای نیازهای ممکنات به خداوند می‌شود که مهم‌ترین آنها «وابستگی وجودی» آنهاست (سعیدی‌مهر، ۱۳۸۳، ص ۶۰-۶۱).

برهان «وجوب و امکان» در فلسفه غرب

این برهان در آثار اندیشمندان غربی، جزو براهین جهان‌شناختی است. از میان تقریرهای متعددی که این برهان در غرب به خود اختصاص داده است، دو تقریر توماس آکوئیناس و لایب‌نیتس شهرت فراوانی دارد. اما پیش از آن، باید به نکته‌ای که کار مقایسه برهان مزبور در سنت اسلامی و غربی را آسان می‌سازد، اشاره کرد: در آثار و تألیفات اندیشمندان و فلاسفه مسلمان، برهان «وجوب و امکان» از رهگذر اصل علیت به اثبات خدا می‌پردازد. از نظر فلاسفه، «علیت» یکی از مقدمه‌های «برهان وجوب و امکان» است؛ زیرا بر این اساس است که به جست‌وجوی علت برای اشیا می‌پردازند. به عبارت دیگر، در جهان اسلام، برهان «وجوب و امکان» مستقل از اصل علیت نیست و حتی فخررازی در این خصوص بیان می‌دارد که اصلاً تقریر استواری از برهان امکان بدون

علت به معلول که «برهان لمّی» خوانده می‌شود، و از معلول به علت که «برهان اتمّی» است. هنگامی که معلولی برای ما شناخته شده‌تر از علتش باشد، از معلول به سوی شناخت علت خواهیم رفت؛ یعنی از هر معلول می‌توان وجود علت خاصش را اثبات کرد؛ زیرا هر معلول وابسته به علتش است. اگر معلول موجود است، علت نیز باید قبل از آن وجود داشته باشد. وجود خداوند برای ما بدیهی نیست. پس، از معلول‌هایش، که به آنها معرفت داریم، وجود او را اثبات می‌کنیم.

پنج برهان وی برای اثبات وجود خدا، مأخوذ از افلاطون، ارسطو و ابن‌سینا بوده و در تاریخ فلسفه و کلام غرب، به براهین «جهان‌شناختی» معروف است. نقطه حرکت آکوئیناس برای اثبات خدا در کتاب جامع علم کلام، جمله‌ای است از تورات (سفر خروج، ۱۴:۳) که در آن یهوه خود را به موسی معرفی کرده است: «من آنم که هستم». وی این جمله را دلیلی می‌گیرد بر اینکه خدا وجود مطلق و اعطاکننده وجود به تمام موجودات است. توماس این جمله را با جمله پولس در نامه به رومیان همراه می‌کند و از طریق فلسفی به اثبات وجود خدا می‌پردازد. برهان نخست توماس مبتنی بر اصل «حرکت» و مشاهده آن در عالم است. برهان دوم بر اصل «علیت فاعلی» استوار است. برهان سوم بر اساس «حدوث و وجوب موجود» است. برهان چهارم بر مفهوم «نسبی» و «مطلق» تأکید دارد. و برهان پنجم بر اساس نظم عالم است (ژیلسون، ۱۳۸۴، ص ۴۵۳؛ کاپلستون، ۱۳۷۰، ص ۳۳۶-۳۴۶ و ۱۱۱-۱۲۶). به نظر توماس، مهم‌ترین صفت خداوند «وجود» است. او وجود مطلق و بنفسه، و به همین سبب، علت وجودی دیگر موجودات است. بنابراین، خدا وجود مطلق و متعالی است. او واجب‌الوجود است؛ واجب‌الوجودی که به دیگر موجودات که

ندارند؛ زیرا ابن‌سینا هم این برهان را از فارابی و کتب او فراگرفته است. بنابراین، می‌توان گفت: توماس آکوئیناس هم در حقیقت برهان مذکور را از فارابی گرفته است، هرچند ایشان احتمالاً از طریق ابن‌میمون با فلسفه ابن‌سینا آشنا شده و از طریق او، به این برهان و سایر مباحث فلسفه اسلامی، دست پیدا کرده است.

به هر حال، این برهان به وسیله ایشان در فلسفه غرب مطرح و محل بحث و مناقشه، دفاع یا نقد واقع شده است. اگر نگاهی به فهرست مدافعان و مخالفان آن بیندازیم، متوجه اهمیت آن در تاریخ الهیات و فلسفه و مقاومت فوق‌العاده و بی‌نظیر آن در برابر نقدها می‌شویم (حسین‌زاده، ۱۳۸۰، ص ۳۰۵ و ۳۰۶).

با مروری بر اسامی مدافعان این برهان، متوجه می‌شویم برهان «وجوب و امکان» نه تنها نزد عقل‌گرایانی همچون لایب‌نیتس معقول افتاده، بلکه حس‌گرایانی مانند جان لاک نیز آن را قبول کرده و از آن دفاع نموده‌اند. این مسئله حاکی از استحکام و مقبولیت برهان مذکور است. کانت، که کوبنده‌ترین نقدها از آن اوست و کلام وی اساس نقادی مخالفان معاصر به‌شمار می‌آید، به جایگاه بلند این برهان اذعان نموده، اهمیت آن را برای هر کلام طبیعی تصدیق می‌کند (کانت، ۱۳۶۷؛ ادیب سلطانی، ۱۳۶۲).

ب. تقریر آکوئیناس از برهان «وجوب و امکان»

در نظام آکوئیناس، هدف کلام طبیعی معرفت به وجود خداوند به عنوان مبدأ وجود و منشأ و غایت موجودات و همچنین شناخت صفات اوست. ولی این معرفت امری بدیهی نیست و احتیاج به برهان دارد. بحث اثبات وجود خدا و براهین توماس در این باب، که به «پنج طریق» توماس معروف است، بخش مهمی از کلام طبیعی او را تشکیل می‌دهد. به نظر توماس، «برهان» به دو معناست: از

هستی‌بخش منتهی گردد که آن واجب بالذات باشد. کاپلستون پس از بیان براهین «حرکت»، «علیت» و «امکان»، همین معنا را توضیح می‌دهد و بر آن اصرار دارد. او می‌گوید: اولاً، مراد توماس آکوئیناس از «استحاله» تسلسل و سلسله بی‌نهایت» (که در هر سه دلیل گنجانده شده)، استحاله افقی در امتداد زمان نیست. برای مثال، نمی‌خواهد بگوید که چون فرزند حیاتش مدیون والدین اوست و والدین او نیز حیاتشان وابسته به حیات والدینشان و...، بنابراین، باید یک جفت اصلی وجود داشته باشد که والدینی نداشته، مستقیماً و بلاواسطه توسط خداوند متعال آفریده شده باشند. او به نفی تقدم عالم معتقد نیست، بلکه امکان خلق ازلی جهان را می‌پذیرد و قایل است که می‌توان به طور فلسفی اثبات کرد که جهان از ازل خلق شده است. با وجود این، همین بنا بدون امکان سلسله با آغاز و ابتدا، نمی‌تواند پذیرفته شود. او امکان یک سلسله عمودی و نامحدود علل وابسته و غیرمستقل را انکار می‌کند. فرض کنید جهان در واقع، از ازل خلق شده (و به اصطلاح، «قدیم» باشد). در اینجا، سلسله‌ای افقی یا تاریخی نامحدود و بی‌نهایت وجود خواهد داشت. ولی همه این سلسله را موجودات ممکن تشکیل می‌دهد. صرف اینکه وجود این سلسله ابتدا و آغازی ندارد، آن را واجب و ضروری‌الوجود نخواهد ساخت. بنابراین، تمام افراد سلسله باید به موجودی خارج از آن وابسته باشند. پس باید نتیجه گرفت که موجودی وجود دارد که وابسته نیست.

ثانیاً، توجه به اظهارات فوق نشانگر این است که سلسله بی‌نهایت در ریاضیات، هیچ‌گونه ارتباطی با ادله توماس ندارد. او آنچه را انکار می‌کند، امکان تسلسل ریاضی نیست، بلکه امکان سلسله بی‌نهایت از وجودات وابسته است که در نظم وجودی وابسته‌اند. به تعبیر دیگر،

ممکن‌الوجودند، اعطای وجود می‌کند. در واجب‌الوجود وجود عین ماهیت است؛ به این معنا که خدا همان وجودش است. اگر وجود او عین ماهیتش نباشد، او ضروری بالذات نخواهد بود. جدایی وجود از ماهیت در یک موجود، به معنای معلول بودن آن است. اگر وجود خدا عین ماهیتش نباشد، به معنای آن است که خدا وجودش را بهره‌مند شده است و علتی دارد؛ اما چون خدا ضروری بالذات است، پس عین وجودش است و در او تمایز وجود و ماهیت وجود ندارد (پایگاه اطلاع‌رسانی دائرةالمعارف اسلامی).

کاپلستون برهان «وجوب و امکان»، یعنی سومین دلیل ایشان را چنین تقریر می‌کند: موجوداتی را مشاهده می‌کنیم که به وجود می‌آیند و فانی می‌شوند. این نشان‌دهنده آن است که می‌توانند موجود یا معدوم باشند؛ یعنی ممکن‌الوجود و غیرضروری هستند؛ زیرا اگر ضروری و واجب بودند همیشه وجود داشتند، نه اینکه حادث باشند، موجود گردند و سپس فانی شوند. بنابراین، موجود واجب و ضروری باید محقق و موجود باشد، و آن علت است برای اینکه ممکنات وجود یابند. اگر موجود ضروری و واجب‌الوجود محض نباشد، هیچ چیزی موجود نخواهد شد (کاپلستون، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۳۴۱).

همان‌گونه که کاپلستون توضیح می‌دهد، از تقریرهای بیان‌شده به خوبی مشخص می‌شود که تکیه آکوئیناس بر استحاله تسلسل در وجود است. او به تسلسل زمانی و غیر آن کاری ندارد. علاوه بر این، نکته اصلی کلام ایشان مسئله نیاز به موجود مستقل به عنوان علة‌العلل یا واجب‌الوجود و یا محرک اول است. چیزی که فی‌ذاته ممکن و وابسته است برای محقق شدن، به علت موجود و هستی‌بخش نیاز دارد. آن علت هستی‌بخش اگر خود ممکن باشد، نقل کلام در او می‌شود و در نهایت، باید به موجودی

بر اساس اصل «علیت» است؛ زیرا این واقع خارجی است که بر قوای ادراکی انسان تأثیر می‌گذارد تا بتواند واقعیت امور خارجی را درک کند. برای نمونه، در برهان، از منفصله حقیقیه‌ای که موجودات را به «ضروری» و «ممکن» تقسیم می‌کند، استفاده می‌شود. این منفصله به مبدأ عدم تناقض که حکایت‌گر استحاله اجتماع نقیضین است، تکیه می‌کند. «استحاله اجتماع نقیضین»، حکم عقل نسبت به خارج است، و اگر خارج هویتی عقلانی نداشته باشد در صدق این حکم نسبت به خارج و قهراً در صدق نتیجه برهان نسبت به خارج، تردید راه پیدا خواهد کرد (هیگ، ۱۳۷۲، ص ۵۸). مستشکل در این اشکال، ارزش جهان‌شناختی معرفت و علم انسان را به طور مطلق مورد تردید قرار داده و این تردید، که همان شکاکیت و سلب یقین از حوزه معرفت است، نتیجه‌ای جز سفسطه و انکار واقعیت به دنبال نخواهد داشت. شکاکیت و سفسطه، امری است پیچیده و پنهان، و علی‌رغم تسلطی که بر ذهنیت انسان معاصر دارد، از توجیه و تبیین خودش عاجز است. اصل «معرفت» مانند اصل «واقعیت» از امور بدیهی، بلکه اولی است، به گونه‌ای که هیچ راهی برای انکار و یا تردید در آن وجود ندارد، و هرگونه شک و یا تردید نسبت به آن، اگرچه این شک و تردید به حمل اولی باشد، اما به حمل شایع، اذعان و اعتراف به واقعیت و آگاهی است. پس آگاهی مانند واقعیت، امری است که گریزی برای انسان فراهم نمی‌آورد.

یکی از اشکال‌ها این است که آکوئیناس امکان یک شیء را مستلزم نبود آن در یک زمان خاص می‌داند. به اصطلاح فلسفه اسلامی، ظاهراً مدنظر آکوئیناس نوعی ملازمه بین «امکان» و «حدوث زمانی» است. این در حالی است که اصلاً چنین تلازمی وجود ندارد؛ این‌گونه نیست که هر موجود ممکن‌الوجودی حادث زمانی باشد،

او انکار می‌کند که حرکت و امکان جهان تجربی بتواند بدون هیچ نهایت و توضیح وجودی مناسب و کافی محقق باشد (همان، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۲).

بررسی و ملاحظه

از آنچه در کلام توماس آکوئیناس گذشت، با وجود نقاط قوت در کلام و تبیین ایشان، اشکال اصلی در این است که ایشان از ممکنات این نتیجه را می‌گیرد که آنها زمانی معدوم بودند، درحالی‌که این استنتاج نادرست است؛ زیرا قدیم بودن با ممکن‌الوجود بودن سازگاری دارد؛ و صرف اینکه یک شیء قدیم باشد، مستلزم واجب‌الوجود بودن نیست، بلکه می‌شود یک موجودی ممکن و در عین حال، قدیم هم باشد. نمی‌توان از امکان یک چیز، حادث بودن و عدم زمانی آن را نتیجه گرفت. به عبارت دیگر، ممکن است هر شیء در یک زمان معدوم باشد، ولی ما نمی‌توانیم زمانی را تصور کنیم که هیچ چیز در آن وجود نداشته باشد. این اشکال استدلال ایشان را از همان ابتدا متوقف می‌کند. همین نقص منشأ اشکال، حتی برای افرادی شده است که تقریر برهان «وجوب و امکان» را پذیرفته و آن را منتج می‌دانند.

برهان «امکان» آکوئیناس بعدها آماج نقدهای بسیاری از فلاسفه نامدار غربی، مانند هیوم، کانت، میل و راسل قرار گرفت. برخی از اشکال‌های وارد شده بر برهان آکوئیناس مختص تقریر ایشان است و برخی اشکالات متوجه روایت‌های دیگر این برهان.

انکار ضرورت علت و معلول، آثار مخربی بر تفکر انسان به جای می‌گذارد. یکی از پیامدهای انکار این اصل، مربوط به حوزه معرفت‌شناختی انسان - نه یک اصل وجودشناختی - می‌شود. تردید در واقعیت خارجی است. یکی از اساسی‌ترین مسائل، آگاهی انسان از جهان خارج

بالغیر امری مغایر با ممکن بالذات است؛ زیرا برحسب ظاهر عبارت ایشان، وجود واجب به صورت مطلق (چه واجب بالذات و چه واجب بالغیر) در مقابل موجود ممکن قرار دارد و تقسیم آن محسوب می‌شود. اما همان‌گونه که در فلسفه اسلامی بیان شده، تقابلی بین امکان بالذات و وجوب بالغیر نیست و موجود ممکن، علاوه بر «امکان ذاتی»، به «وجوب بالغیر» نیز متصف می‌گردد.

با توجه به این مباحث، می‌توان این‌گونه گفت که برهان آکوئیناس روایتی غیردقیق و مغشوش از برهان «امکان و وجوب» است که برخلاف برهان فلاسفه اسلامی، به‌ویژه ابن‌سینا، در بعضی از روایت‌های برهان «امکان و وجوب» چندان قابل اعتماد و اتکا نیست. از همین جاست که نباید ضعف آن را به پای دیگر روایت‌های معتبر این برهان گذاشت. وی می‌نویسد: «این برهان خطوط کلی همه برهان‌های الهیات طبیعی را دربر دارد؛ خطوط کلی‌ای که هر قدر بر آن آرایه‌ای و پیرایه‌ای زاید ببندد، همواره متبع بوده و خواهد بود» (ر.ک: کانت، ۱۳۶۷).

نتیجه‌گیری

این پژوهش یکی از قدیمی‌ترین تقریرهای برهان اثبات وجود خدا، یعنی برهان ابن‌سینا را بررسی کرد و ضمن ارائه تحلیلی از برهان امکان و وجوب از منظر وی، به بررسی آن در آثار اندیشمندان غربی پرداخت. برهان «اثبات وجود خدا» در آثار اندیشمندان غربی، جزو براهین جهان‌شناختی است که از میان تقریرهای مختلف و متفاوت در غرب، تقریر آکوئیناس شهرت جهانی دارد. به نظر می‌رسد اشکالاتی که در غرب متوجه برهان «امکان و وجوب» گشته، حکایت از ناتوانی و عجز آنها از ادراک برهان و یا ناتوانی قصور ترجمه‌ها در انتقال برهان «وجوب و امکان» یا کاستی تقریر آنها از این برهان بوده است. اگر

همان‌گونه که هر قدیم زمانی واجب‌الوجود نیست.

اشکال دیگر آنکه حتی اگر ما قبول کنیم هر ممکن‌الوجودی در مقطعی از زمان معدوم بوده، این بدان معنا نیست که زمانی بوده که هیچ موجود ممکنی وجود نداشته است؛ زیرا چنین نتیجه‌ای تنها در صورتی لازم می‌آید که دلیلی بر لزوم اجتماع عدم سابق همه ممکنات در مقطع مشترک و خاصی از زمان داشته باشیم. ولی ما چنین دلیلی در دست نداریم. حتی پلاتینگا این اشکال را از جمله اشکال‌های اصلی برهان جهان‌شناختی می‌داند (پلاتینگا، ۱۳۷۶، ص ۲۴۱-۲۴۲).

افزون بر این اشکالات، در برهان «وجوب و امکان» آکوئیناس - به‌ویژه زمانی که با برهان سینوی مقایسه می‌گردد - نقاط ابهام دیگری نیز وجود دارد. برای مثال، منظور دقیق آکوئیناس از «امکان» به هیچ وجه مشخص و روشن نیست. از عبارت «چیزهایی را که می‌یابیم، ممکن است باشند و ممکن است نباشند» برمی‌آید که منظور او همان است که در حکمت اسلامی، از آن به عنوان «امکان خاص» تعبیر می‌شود. اما اگر چنین است، دیگر چه نیازی به مطرح کردن این مقدمه جنجالی است که «اما محال است که اشیای ممکن همواره موجود باشد؛ زیرا آنچه می‌تواند نباشد، زمانی وجود ندارد»، درحالی‌که با تحلیل مفهوم «امکان»، می‌توان نیازمندی ممکن به غیر را ثابت کرد. پس اگرچه آکوئیناس برهان خویش را با استفاده از مفهوم «امکان» آغاز می‌کند، ولی در میانه راه، خود پای مفهوم «حدوث زمانی» را به میان می‌کشد.

نکته‌ای دیگر که باید توجه داشت این است که آکوئیناس پس از اثبات لزوم وجود (یا موجودات) واجب برای وجود یافتن ممکنات، موجودات واجب را به دو دسته «واجب بالذات» و «واجب بالغیر» تقسیم می‌کند. این بدان معناست که در این بخش از برهان آکوئیناس، واجب

منابع

- آدلر، جی مورتیمر، ۱۳۶۴، چگونه درباره خدا بیندیشیم، ترجمه احمد آرام، تهران، انقلاب اسلامی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۸۰، *تعلیقات*، تصحیح عبدالرحمان بدوی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ، ۱۳۸۱، *الاشارات و التنبيهات*، تحقیق مجتبی زارعی، قم، بوستان کتاب.
- ادوارز، پل، ۱۳۷۰، *خدا در فلسفه*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، مؤسسه مطالعات فرهنگی.
- ادیب سلطانی، میرشمس‌الدین، ۱۳۶۲، *سنجش خردناب*، تهران، امیرکبیر.
- پلانتینگا، آلوین، ۱۳۷۶، *فلسفه دین: خدا، اختیار و شر*، ترجمه محمد سعیدی‌مهر، قم، طه.
- حسین زاده، محمد، ۱۳۸۰، *فلسفه دین*، ج دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ژیلسون، اتین، ۱۳۸۴، *تومیسیم: درآمدی بر فلسفه قدیس توماس آکوئیناس*، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران، حکمت.
- سعیدی‌مهر، محمد، ۱۳۸۳، *کلام اسلامی*، ج سوم، قم، کتاب طه.
- فخررازی، محمدبن عمر، ۱۴۲۹ق، *المباحث المشرقیه فی علم الالهیات والطبیعیات*، تحقیق و تعلیق محمد المعتصم بالله البغدادی، ط. الثانیه، قم، ذوی‌القربی.
- کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۰، *تاریخ فلسفه*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، سروش.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۷، *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حدادعادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- محمدرضایی، محمد، ۱۳۸۳، *الهیات فلسفی*، قم، بوستان کتاب.
- هیگ، جان، ۱۳۷۲، *فلسفه دین*، ترجمه بهرام راد، تهران، بین‌المللی الهدی.

برهان «امکان» به روش فارابی، ابن‌سینا و مانند آن با دقت تبیین شود و مفاهیم فلسفی به‌کاررفته در آن به‌درستی تبیین گردد و مقدمات برهان، به‌ویژه «امتناع تسلسل» به خوبی روشن شود، اشکالاتی متوجه این برهان نخواهد شد.

اما در اینکه آیا توماس آکوئیناس مستقلاً این برهان را ابداع کرده، یا وامدار دیگری است، با توجه به شواهد و قرائن قطعی، به نظر می‌رسد ایشان این برهان را از فیلسوفان مسلمان آموخته، سپس در آثار خود، آن را نقل کرده است. اما اینکه وی این برهان را از چه کسی فراگرفته است؟ عبدالرحمان بدوی بیان می‌کند که توماس آکوئیناس این برهان را از فارابی گرفته است. ولی کاپلستون معتقد است: ایشان این دلیل را از طریق ابن‌میمون از ابن‌سینا اقتباس نموده است. به نظر می‌رسد جمع این دو قول آن است که ابن‌سینا هم این برهان را از فارابی و کتب او فرا گرفته است. در حقیقت، توماس آکوئیناس، احتمالاً از طریق ابن‌میمون با فلسفه ابن‌سینا آشنا شده و از طریق او، به این برهان و سایر مباحث فلسفه اسلامی، دست پیدا کرده است.